

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاپی‌سازی

ضرورت کسب بینش و بصیرت در تربیت اخلاقی

کلیدواژه‌ها: تربیت اخلاقی، بینش و بصیرت اخلاقی، موعظه، شخص صاحب‌دل و صاحب‌نفس، عالم متهتک، جاهل متنسک، قرب الی‌الله، نفس اماره، جهاد با نفس.

در این جلسه، می‌خواهیم دو مبحث عمده را مطرح کنیم.

بحث اول این است: اکنون که می‌خواهیم وارد مباحث اخلاقی شویم، روش کار ما چیست؟ چون معمولاً وقتی بحث اخلاق می‌شود، بلافاصله به ذهن انسان تداعی می‌شود که این شخص می‌خواهد ما را نصیحت کند و پند و اندرز بدهد و موعظه کند. واژه‌ی اخلاق، بیشتر موعظه، نصیحت، پند و اندرز را به ذهن انسان متبادر می‌کند؛ ولی کاری که ما ان‌شاءالله در طول ترم خواهیم کرد، موعظه نیست؛ بلکه دادن یک نوع بصیرت و بینش اخلاقی است. اینکه می‌گوییم ما به موعظه نمی‌پردازیم، به این معنا نیست که موعظه، کم‌ارزش و بی‌اهمیت است؛ به هیچ‌وجه! خدا می‌داند که موعظه در تعالی روح انسان و در قدرت یافتن روح برای ثبات قدم در عرصه‌ی ارزش‌های متعالی انسانی چقدر مؤثر است! و متأسفانه، خصوصاً ما تحصیل‌کرده‌ها از اهمیت موعظه غافلیم. یعنی همین که من مثلاً به یک دوست دانشجوی یا به یک همکار آموزشی در دانشگاه می‌گویم فلانی! مجلسی است که سخنران آن موعظه‌های بسیار دلنشینی می‌کند؛ بیا با هم به آن جلسه برویم؛ می‌گوید: برو بابا! دست از سر من بردار! چه می‌خواهد بگوید؟! او هرچه بخواهد بگوید، خودم می‌دانم. مثلاً می‌خواهد بگوید دروغ گفتن بد است؛

حسادت بد است و سخاوتمند و شجاع بودن خوب است؛ خب همه‌ی اینها را که خودم بلدم! برای چه بیایم پای صحبت‌های او بنشینم؟! این تصوّر کاملاً اشتباه است. گمان اینکه اثر مواظب اخلاقی، فقط دادن اطلاعات جدید به انسان است، تصوّر بسیار غلطی است؛ به‌هیچ‌وجه این‌گونه نیست!

خدا می‌داند اگر این موعظه‌ی اخلاقی از یک انسان صاحب‌دل صاحب‌نفس شنیده شود، چه تأثیری بر جان انسان می‌گذارد! گاهی اوقات یک جمله، فردی را زیر و رو می‌کند. چرا؟ چون گوینده‌ی این جمله، فردی صاحب حقیقت و دارای باطنی عظیم است. در بحث‌های اخلاقی از این وقایع زیاد شنیده‌اید. ماجرای بُشر حافی را شنیده‌اید؛ آن ثروتمند باده‌گسار عیاش قمارباز عجیب و غریب عرب که در بغداد قصر عجیب و غریبی داشت و دائماً هم صدای رقاصه‌ها و عربده‌های مستانه از خانه‌اش به گوش می‌رسید. یک روز امام کاظم علیه السلام داشتند از جلوی در این خانه رد می‌شدند. کنیز بُشر آمد ظرف زباله را دم در بگذارد، حضرت علیه السلام او را دیدند؛ به دخترک سلامی کردند و بعد فرمودند: دخترم! صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ کنیزک خیلی تعجب کرد و با خودش گفت: مثل اینکه این آقا تازه‌وارد است و بُشر، سرمایه‌دار بزرگ بغداد را نمی‌شناسد! گویا این آقا تازه وارد شهر شده است. اگر تازه هم وارد شهر شده باشد، آخر فردی که قصر به این مجللی داشته باشد، مگر می‌شود بنده باشد؟! خیلی تعجب کرد و به آقا عرض کرد: خیر آقا! صاحب این قصر، بنده نیست؛ آزاد است. حضرت علیه السلام در پاسخ دخترک فرمودند: آری، بنده نیست که چنین می‌کند. اگر بنده بود که این‌گونه نمی‌کرد! امام کاظم علیه السلام همین یک جمله را فرمودند، سرشان را پایین انداختند و رد شدند. کنیزک به خانه برگشت. بُشر، مست مشروبات الکلی، شروع به داد زدن سر این دخترک بیچاره کرد که: یک ظرف زباله دم در گذاشتن، این قدر طول دادن ندارد! چرا این قدر طول دادی؟ دخترک هم که اندامش به لرزه افتاده بود، ناگزیر تعریف کرد و گفت: شخصی رد شد و چنین سؤالی کرد و من چنین جواب دادم؛ او در پاسخ به من گفت: آری، بنده نیست که چنین می‌کند؛ اگر بنده بود، این‌طور نمی‌کرد. همین جمله‌ی

حضرت علیه السلام که تازه از زبان این کنیزک ادا شد با او چه کرد، خدا می‌داند! مستی باده از سرش پرید؛ به سر خودش می‌زد. گریه‌کنان، با پای برهنه از خانه زد بیرون. در میانه‌های بازار، خودش را به حضرت علیه السلام رساند، به پای حضرت افتاد و توبه کرد و بعد یکی از اولیاء خدا شد.^۱ بعضی از سلسله‌های عرفای اسلامی، یکی از اقطاب سلسله‌شان، بُشر حافی است. یک جمله چه کرد با این فرد! بحث علمی نبود؛ اطلاعات زیادی نبود؛ فقط جمله‌ی یک انسان صاحب‌دل و صاحب‌نفس بود و این‌گونه او را زیر و رو کرد! این است که گمان نکنیم از موعظه بی‌نیازیم. خدا می‌داند یک جمله‌ی یک شخص صاحب‌دل و اهل باطن، چطور به انسان انرژی روحی می‌دهد، تا در مسیر فضیلت‌ها، در برابر هوسش و در برابر همه‌ی نیروهایی که می‌خواهند او را به سمت پلیدی‌ها و پلشتی‌ها بکشانند، مقاومت به خرج دهد و در پاکی‌ها و نیکی‌ها و زیبایی‌ها ثابت‌قدم بماند.

عجیب است! ان‌شاءالله خدا روزیتان کند که با انسان‌های صاحب‌نفس و صاحب‌دل برخورد کنید و آن‌وقت ببینید که جملاتشان چه می‌کند با روح انسان. نه تنها جمله‌شان، اصلاً دیدنشان، قیافه‌شان؛ قیافه‌شان را که فرد می‌بیند، خدا می‌داند چه می‌کند با روحش! من خودم فرد بسیار کوچک و حقیری هستم؛ اما خدا روزی کرده و زیاد انسان‌های بزرگ دیده‌ام. فردی بود که همین پریروز رفتن به دیدار او را خدا روزی من کرد. سال‌ها بود راجع به ایشان شنیده بودم؛ ولی روزیم نشده بود که ایشان را ببینم. همین روز سیزده رجب، به عنایت امیرالمؤمنین علیه السلام راه باز شد و من رفتم برای چند لحظه ایشان را دیدم. با ایشان صحبتی نکردم؛ فقط چند لحظه در محضرشان نشستیم. باور می‌کنید؟ بنده که خیلی‌ها را دیده‌ام و عمری است در رابطه با چنین وادی‌هایی هستم، از وقتی که از پیش ایشان آمدم تا بیست و چهار ساعت، عین یک فرد مست بودم؛ اصلاً تعادل نداشتم؛ فقط دیدمشان! خدا می‌داند

۱. حلی، حسن بن یوسف، منهاج‌الکرامه فی معرفة الامامه، محقق: علی حسین (مؤسسه‌ی پژوهش و مطالعات عاشورا-گروه معارف اسلامی)،

مشهد: عاشورا، ۱۳۷۹ش، ص ۵۹.

میدان قویّ روحی و معنوی‌یی که اولیاء خدا دارند، چه می‌کند با باطن و درون انسان! شما اگر رفته بودید، شاید تا چندین سال تلوتلو می‌خوردید. این است که فکر نکنید از موعظه بی‌نیازید. این غفلت خیلی بزرگی است! غفلت خیلی بزرگی است!

بروید یک انسان صاحب‌دل پیدا کنید و از او بهره ببرید. من که رشته‌ی کارم این است و بیست و چند سال است که این بحث‌ها را در دانشگاه‌ها درس می‌دهم، قبل از آن هم جاهای دیگر درس می‌دادم، چقدر کتاب در زمینه‌های عرفان، اخلاق و امثال اینها نوشته‌ام؛ اما در عین حال، هنوز که هنوز است، سال‌های درازی است که خدا عنایت کرده، کمتر می‌گذارم هفته‌ای بر عمرم بگذرد و چند ساعتی جلوی یک انسان صاحب‌دل اهل باطن زانو زنم و موعظه‌های او را گوش نکنم؛ هیچ‌وقت هم خسته نمی‌شوم. شاید شنیده باشید؛ یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام با یکی از اصحابشان که یکی از دست‌پرونده‌های خودشان بود، داشتند قدم می‌زدند و به جایی می‌رفتند. در بین راه، حضرت علیه السلام رو کردند به او و فرمودند: **عِظْنِي**: مرا موعظه کن. بنده‌ی خدا برق از سرش پرید! گفت: یا امیرالمؤمنین! من شما را موعظه کنم؟! من هرچه بخواهم بگویم که از خودتان یاد گرفته‌ام! حضرت علیه السلام فرمودند: آری، می‌دانم؛ ولی در شنیدن موعظه، آثار و برکاتی هست که در دانستن آنها نیست.^۲ اگر امیرالمؤمنین علیه السلام از موعظه شنیدن بهره می‌بردند، من و شما چه؟

بنابراین، خواستم بگویم که اگر به بحث موعظه نمی‌پردازیم، گمان ما این نباشد که دیگر کلاس ما بالاتر از این سطح است که به بحث موعظه بپردازیم و نیازمند به موعظه شنیدن باشیم؛ خیر؛ انسان تا هر جا برود، به موعظه نیازمند است. ولی علّت اینکه به موعظه نمی‌پردازیم و در جلسات این ترم بیشتر در مسیر دادن یک بینش و بصیرت اخلاقی حرکت خواهیم کرد، دو چیز است: اول اینکه ما در مسیر

۲. مطهری، ده گفتار، فصل خطابه و منبر ۲، ص ۲۶۱.

تعالی اخلاقی، در واقع می‌خواهیم مراتب وجود را تا قرب الی‌الله طی کنیم. در واقع هدف اخلاق این است؛ می‌خواهیم به کمال انسانی و قرب الهی برسیم. حال، اینکه خود این طی کردن پلکان وجود، یعنی چه، ان‌شاءالله چند جلسه‌ی آینده، به بحث آن می‌رسیم؛ من هرم هستی را برای شما می‌کشم و نشان می‌دهم که این عالم چه مراتبی دارد. برایتان می‌گویم که چه طبقات بالاتری از این عالم ناسوت که ما در آن هستیم، وجود دارد؛ عالم ملکوت کجاست؛ ملکوت اسفل کجاست؛ ملکوت اعلی کجاست؛ عالم جبروت کجاست؛ عالم لاهوت کجاست؛ بالاتر از آن کجاست. برایتان می‌گویم که انسان‌هایی هستند که این پلکان را طی کرده‌اند. مایی که الآن در ته چاه عالم ناسوت و طبیعت، گرفتار شکم و شهوت و امثال اینها هستیم، از کنار من و شما انسان‌هایی رد می‌شوند؛ در خیابان و کوچه به ما برمی‌خورند؛ ما آنها را می‌بینیم؛ اما نمی‌دانیم که فقط سایه‌ای از آنها در این عالم طبیعت هست. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام، **صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى**^۳ با بدن‌هایی مصاحب شما در دنیا هستند که روح‌هایش در محلّ اعلی حاضر است. طی کردن این پلکان وجود، صرفاً با انرژی و نیروی ناشی از موعظه، شدنی نیست؛ نیاز به دانستن راه و بصیرت و بینش دارد؛ به‌صرف تکرار اعمال عبادی، منهای معرفت و بصیرت، انسان به آن مراتب بالا نمی‌رسد. عبادات و طاعات، با همه‌ی سازندگی و ارزشی که دارند، اگر مبتنی بر تأمل و تفقه و بصیرت و اندیشه و بینش نباشند، چندان رشدآفرین نیستند؛ در واقع شاید بتوان گفت یک نوع درجا زدن است. دیده‌اید بعضی از افراد را که هشتاد سال است مرتب دولا و راست می‌شوند، عبادت می‌کنند، ذکر و ورد می‌گویند؛ اما متأسفانه هشتاد سال درجا زده‌اند.

شاید این حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام را شنیده باشید. حضرت فرمودند: **الْمُتَعَبِّدُ بِغَيْرِ عِلْمٍ**: یعنی کسی که اهل تعبّد و تهجّد است، اهل عبادت و ذکر است، اهل دعا و نیایش است، اما در این عبادت و ذکر و

۳. سیدرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷، ص ۴۹۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۸ و صدوق، خصال، ج ۱، ص ۱۸۷.

دعایش، آگاهی و دانایی نیست؛ **الْمُتَعَبِدُ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَجِمَارِ الطَّاحُونَةِ**: مثل الاغی است که به سنگ آسیاب بسته‌اند. این تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی تلخ است. قدیم‌ها که آسیاب بود، یک سنگ گرد را روی زمین کار می‌گذاشتند و از وسط آن، یک محور چوبی بالا می‌آوردند و وسط یک سنگ گرد دیگر را به اندازه‌ی آن سوراخ می‌کردند و روی آن محور می‌گذاشتند. یک چوب هم از کنار آن سنگ، به یک الاغ وصل می‌کردند و الاغ را راه می‌انداختند. بعد هم برای اینکه الاغ حوصله‌اش سر نرود و نایستد، اوّل صبح یک چشم‌بند به چشمان او می‌بستند. الاغ راه می‌افتاد، به گمان اینکه از صبح تا حالا چندین فرسخ راه رفته است. آخر روز هم که چشم‌بندش را باز می‌کردند، می‌دید که سر جای اوّلش است. حضرت علیه السلام فرمودند: **الْمُتَعَبِدُ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَجِمَارِ الطَّاحُونَةِ**: کسی که اهل تعبّد است، اما عبادتش توأم با تفکّر و تعمّق و بصیرت و بینش نیست، مثل الاغی است که به سنگ آسیاب بسته‌اند؛ **يَذُورُ وَ لَا يَسْرُحُ مِنْ مَكَانِهِ**^۴ دائم دور خودش می‌چرخد و یک قدم هم از جایی که هست جلوتر نمی‌رود. همچنین امام صادق علیه السلام فرمودند: دو گروه بودند که پشت من امام صادق را شکستند؛ یعنی مرا در دستیابی به اهدافم در جامعه، ناکام گذاشتند. **قَطَعَ ظَهْرِي اثْنَانِ**: دو گروه پشت من را شکستند؛ **عَالِمٌ مُتَهْتِكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَسَكٌّ**: یکی عالم فاسدالاخلاق، و دیگری انسان مُتَسَكٌّ و اهل عبادتی که فاقد آگاهی و دانایی است؛ جاهل است. بعد هم دلیل را فرمودند: **هَذَا يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ عِلْمِهِ بِتَهْتِكِهِ**: این دانشمند با فساد اخلاقیش مردم را از علم و دانش منزجر کرد. هر کس به او نگاه می‌کند، می‌گوید: مرده‌شور ترکیب علم را ببرند که هر کس عالم است، بداخلاق و متکبر و خودخواه و تحقیرگر و فلان است! مردم از علم منزجر شدند.

۴. لیبی‌واسطی، عیون‌الحکم، ص ۶۳ و تمیمی‌آمدی، غررالحکم، ص ۱۱۶.

منابع برای روایت مشابه: **قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام الْمُتَعَبِدُ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَجِمَارِ الطَّاحُونَةِ يَذُورُ وَ لَا يَسْرُحُ وَ رَكَعَاتٍ مِنْ عَالِمٍ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً مِنْ جَاهِلٍ لِأَنَّ الْعَالِمَ تَأْتِيهِ الْفِتْنَةُ فَيَخْرُجُ مِنْهَا بِعِلْمِهِ وَ تَأْتِي الْجَاهِلَ فَتَنْسِفُهُ نَسْفًا وَ قَلِيلُ الْعَمَلِ مَعَ كَثِيرِ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ مَعَ قَلِيلِ الْعِلْمِ وَ الشُّكُّ وَ الشُّبُهَةُ**؛ عبارتند از: مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۸؛ مفید، اختصاص، ص ۲۴۵ و محدّث‌قمی، سفینة‌البحار، ج ۶، ص ۱۶.

وَ هَذَا يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ نُسُكِهِ بِجَهْلِهِ: ^۵ آن عابد هم با جهالت ورزیدن خود مردم را از عبادت و معنویت منزجر کرد. به بیان دیگر، امام صادق علیه السلام می‌خواهند بگویند این پرنده‌ی انسانی، هنگامی می‌تواند به اوج آسمان کمال پرواز کند که دو بال داشته باشد؛ یکی بال علم و دیگری بال معنویت و عبادت. آن عالم متهتک، بال علم این پرنده را شکست و این جاهل متنسک بال عبادت و معنویت آن را شکست؛ لذا مرا در این که بتوانم این پرنده را به سوی آسمان‌های تعالی پرواز دهم، ناکام گذاشتند. این دلیل اول است؛ که فقط موعظه کفایت نمی‌کند؛ ما در مسیر تعالی نیاز به دانایی و آگاهی و بصیرت و بینش داریم.

دلیل دوم هم این است که ما در عرصه‌ی تربیت اخلاقی با مانع و دشمن بسیار قدر و غداری روبه‌رو هستیم که باید بر آن غلبه کنیم. آن چیست؟ نفس اماره؛ و این دشمن، دشمن بسیار قدر و گردن کلفتی است و به این سادگی‌ها نمی‌توان آن را از پا درآورد. در روایات، تعبیر بسیار عجیبی راجع به نفس اماره داریم که نمونه‌اش را امام سجّاد علیه السلام در مناجات‌الشاکین که یکی از مناجات‌های خمسه‌عشر است، بیان کرده‌اند.

همان‌طور که می‌دانید، از امام سجّاد علیه السلام دعاها و مناجات‌های زیادی روایت شده است. یک مجموعه‌ی مدوّنش، صحیفه‌ی سجّادیه است که معروف به زبور آل محمد صلی الله علیه و آله است. خدا می‌داند این صحیفه‌ی سجّادیه چیست و چه معارف بلندی در همین صحیفه‌ی سجّادیه هست! منتها متأسفانه ما از کنار این ذخایر بزرگ معرفتی، خیلی محروم عبور می‌کنیم. لکن از امام سجّاد علیه السلام، تنها صحیفه‌ی سجّادیه روایت نشده است؛ دعاهای بسیار فراوانی از آن حضرت نقل شده است. یکی دیگر از مجموعه‌های مدوّن نیایش‌های امام سجّاد علیه السلام، معروف به مناجات خمسه‌عشر یا مناجات پانزده‌گانه است که وسط

۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۸؛ فیض کاشانی، نوادر الاخبار، ص ۳۰ و ابن‌ابی‌جمهور، عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۷۷.

مفاتیح‌الجنان نقل شده است. همین پانزده مناجات که هرکدام یک صفحه است و کلّ این پانزده مناجات، پانزده یا بیست صفحه بیشتر نمی‌شود، خدا می‌داند که چیست! خدا می‌داند که چیست! چه لطایفی، چه نکات ظریف عرفانی‌یی در این پانزده مناجات هست! حرف‌هایی در اینها هست که در عظیم‌ترین متون عرفانی بشر نیست. این را همین طوری ادّعا نمی‌کنم! می‌دانید؛ رشته‌ی تخصصی من عرفان است؛ عرفان را می‌شناسم؛ هم عرفان اسلامی را تحت مطالعه دارم و هم با عرفان سایر ادیان و مکاتب آشنا هستم. اینکه می‌گویم در سایر متون عرفانی پیدا نمی‌کنید، حرف یاوه‌ای نیست. خدا می‌داند چه چیزی در این پانزده مناجات هست! و همین‌جوری وسط مفاتیح، کنار دست من و شماست! بالاغیرتاً تا به حال، چقدر انگیزه پیدا کرده‌اید که بروید آنها را بخوانید؟ نه برای اینکه با خدا نیایش کرده باشیم؛ بخوانیم ببینیم اصلاً مطلبش چیست! چند بار سراغش رفته‌ایم؟ همین مفاتیح‌الجنان که به هر مسجد، حسینیه و نمازخانه‌ای بروید، کنار قرآن هست؛ این قدر سهل‌الوصول و در دسترس است؛ هیچ خانه‌ای نیست که قرآن داشته باشند و مفاتیح نداشته باشند؛ تا به حال، چند بار لای این کتاب را باز کرده‌اید؟ می‌دانید در این کتاب، چه گنج‌های بزرگی از عرش الهی نهفته است؟ منتها الآن ما نمی‌فهمیم. ساده از کنار اینها رد می‌شویم؛ و بی‌اعتنا! سال می‌آید و می‌گذرد، یک بار لای این مفاتیح باز نمی‌شود که ببینیم چیست، در آن چه نوشته است! محروم محروم، بی‌اعتنا از کنار این گنج‌های عظیم عرش الهی می‌گذریم.

ماجرای ما مثل ماجرای لشکریان ذوالقرنین است. ذوالقرنین فرمانروای موحد، عادل و بسیار مقتدری بود که قرآن در سوره‌ی کهف به ماجرای او اشاره کرده است.^۶ همان اشاره‌ی قرآن در سوره‌ی کهف نشان می‌دهد که ذوالقرنین همراه لشکریانش کلّ کره‌ی زمین را یک‌بار دور زده و همه‌ی سرزمین‌ها را

۶. سوره‌ی کهف، آیات ۹۹-۸۳.

یک سرکشی‌یی کرده است. از جمله جاهایی که از آن عبور کرد، وادی‌یی بود به نام وادی ظلمات. در وادی ظلمات، خورشید طلوع نمی‌کرد؛ تاریک بود؛ تاریکی مطلق حاکم بود؛ چشم، چشم را نمی‌دید. وقتی ذوالقرنین با لشکریانش داشتند از وادی ظلمات عبور می‌کردند، سربازهای ذوالقرنین احساس کردند زیر پاهایشان سنگ‌ها و کلوخ‌هایی هست. اکثریت این سربازها با خودشان گفتند این که چیز عجیبی نیست؛ جاهایی هم که خورشید طلوع می‌کرد و روشن بود، بعضی جاها زمین سنگلاخ بود؛ چیز خاصی نیست؛ بی‌اعتنا رد شدند. تعداد بسیار کمی از سربازها گفتند ما که تا به حال وادی ظلمات را ندیده‌ایم؛ نمی‌دانیم سنگ‌های اینجا چه شکلی و چه رنگی است! بد نیست یکی دو تا از اینها را برداریم و با خودمان ببریم و وقتی وادی ظلمات طی شد و به سرزمین روشنایی رسیدیم، آنجا نگاه کنیم ببینیم این سنگ‌ها چه رنگی هستند؛ یکی دو تا از این سنگ‌ها را برداشتند و در جیبشان گذاشتند. تعداد کمتری از سربازها به یکی و دو تا قناعت نکردند و جیب‌هایشان را پر کردند. تعداد بسیار قلیلی از این سربازها به جیب‌هایشان هم اکتفا نکردند و توبره‌های اسبشان را هم پر کردند. سفر ادامه پیدا کرد و وادی ظلمات طی شد. رسیدند به سرزمینی که دیگر خورشید جهان‌افروز خودنمایی می‌کرد و همه‌جا روشن بود. سربازهایی که سنگ با خودشان آورده بودند، به یاد سنگ‌ها افتادند و گفتند: او! راستی ببینیم سنگ‌های وادی ظلمات چه رنگی است! اما وقتی سراغ این سنگ‌ها رفتند، آه از نهاد همه بلند شد؛ چرا؟ چون وقتی به سنگ‌ها نگاه کردند، دیدند اینها گرانبهاترین سنگ‌های گوهرین عالم هستند؛ برلیان‌ها، الماس‌ها، زمردها، زبرجدها، سنگ‌های گوهرین و جواهرآلات بسیار گرانبها. لذا همه آه از نهادشان بلند شد. آن اکثریت لشکریان که هیچ‌چیز برداشته بودند، دودستی بر سر خودشان می‌کوبیدند و به خودشان می‌گفتند: خاک بر سر ما! کاشکی لااقل دو تا سنگ برداشته بودیم؛ آنهایی که دو تا برداشته بودند، می‌زدند توی سرشان و می‌گفتند: کاشکی جیب‌هایمان را پر کرده بودیم؛ آنهایی که جیب‌هایشان را پر کرده بودند، می‌زدند توی سرشان و می‌گفتند: ای کاش توبره‌ی اسبمان را پر کرده بودیم. همه اسیر حسرت و ندامت بودند. می‌دانید حقیقت این ماجرای

وادی ظلمات ذوالقرنین چیست؟ حقیقت آن همین عالم است. این دنیا، وادی ظلمات است. به قیامت می‌گوییم چه؟ می‌گوییم **يَوْمَ الْقِيَامَةِ**^۷ روز قیامت. بنابراین اگر قیامت، روز است، دنیا شب است؛ و شب، عرصه‌ی تاریکی است؛ و در تاریکی چیزی دیده نمی‌شود؛ حقیقت اشیاء، نامکشوف است. لذا گرانبهاترین گوهرهای عالم هستی، در این وادی ظلمات، سنگ و کلوخ به نظر می‌آیند و انسان‌ها بی‌اعتنا از کنار آنها رد می‌شوند. خدا می‌داند این نیایشها و این دعاها، یک **يا الله** گفتن با خلوص در دل سحر، دل یک انسان غم‌دیده را شاد کردن، گره از کار یک انسان درمانده گشودن، دست یک انسان افتاده را گرفتن، اینها چه گوهرهای گرانبهایی در خزانه‌ی الهی است! منتها الآن مثل سنگ و کلوخ در نظر ما بی‌اهمیت است و از کنارش بی‌اعتنا رد می‌شویم و یک دانه‌اش را هم بر نمی‌داریم. اما بگذارید ان‌شاءالله خورشید توحید طالع شود، روز قیامت طلوع کند، این ظلمت و تاریکی کنار برود؛ آن وقت حقایق را خواهید دید. لذا آن روز بسیاری از انسان‌ها می‌گویند: **يا حسرتی علی ما فرطت فی جنبِ الله!**^۸ به‌خاطر چیزهایی که از دستشان رفته است، حسرت می‌خورند. یکی از اسماء قیامت، **يَوْمَ الْحَسْرَةِ وَ النَّدَامَةِ**^۹ است؛ چون آن موقع چشم‌ها باز می‌شود و می‌بینند که چه چیزهایی را از دست داده‌اند. این مفاتیح در دسترس و بغل دستشان بود؛ اما یک بار هم لای آن را باز نکردند. امیدواریم خدا لطف کند که ما جزء محرومین نباشیم و بهره‌ی اندکی هم که شده، از این گنج‌های بزرگ ببریم! همین مفاتیح! البته مفاتیح تنها کتاب دعای موجود نیست؛ ولی سهل‌الوصول‌ترین و نزدیکترین کتاب دعا به شماس است. این مناجات شعبانیه‌ی مفاتیح چیست! این دعای عرفه‌ی امام حسین علیه السلام چیست!

۷. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸۵ و سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۵۵.

۸. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۶.

۹. علی‌بن‌الحسین (امام چهارم) علیه السلام، صحیفه‌السنجادیه، دعای ۴۲، ص ۱۸۰؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۷۵ و سیدبن طاووس،

اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۰۷.

همین دعای کمیل که شب‌های جمعه خوانده می‌شود و در مفاتیح است، چیست! خدا می‌داند اینها چه هستند! دعای سحر امام سجّاد علیه السلام، دعای ابوحمزه ثمالی چیست! امروز روز پانزدهم ماه رجب است. آنهایی که اهل عبادت و طاعت و توفیقات الهی هستند، الآن سه روز است که در مساجد معتکفند. امروز از ظهر دیگر مراسم خاصی شروع می‌شود؛ آنها که عمل ام‌داوود را قصد کرده‌اند، بعد از نماز ظهر و عصر، حدود یک‌سوم سوره‌های قرآن را می‌خوانند و بعد از آن هم دعایی هست که خیلی هم طولانی نیست.^{۱۰} همین دعای امروز را نگاه کنید! ان‌شاءالله محروم نمائیم! اگر توفیق نداشتیم این سه روز را روزه بگیریم یا معتکف باشیم، اگر توفیق نداریم همه‌ی اعمال ام‌داوود را امروز بعد از ظهر انجام دهیم، شاید در نمازخانه‌ی دانشکده‌ی شما مفاتیح باشد؛ لااقل آن را باز کنید و همین دعا که آخرین بخش اعمال ام‌داوود است را بخوانید! بهره ببریم! بی‌بهره نمائیم! این سه ماه رجب و شعبان و رمضان را خدا می‌داند که چیست! هیچ کمالی نیست که بشود به آن رسید، و در این سه ماه دسترسی‌پذیر نباشد. ان‌شاءالله از این وادی ظلمات تهی دست عبور نکنیم!

به هر تقدیر، دعا گنج بزرگ عرش الهی است و همان‌طور که می‌دانید، بلندترین معارفی که از پیغمبر اکرم و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام رسیده، در دعاها، نیایش‌ها و مناجات‌هایشان است؛ در خطبه‌ها، سخنرانی‌ها، احادیث، نامه‌ها و مکتوباتشان نیست. می‌دانید چرا؟ دلیلش این است که در سخنرانی، حدیث و نامه، مخاطب یک بشر است، و بشر قدرت هضم و درک و فهمش محدود است. گفت:

آنچه می‌گویم همه در فهم توست مردم اندر جستن فهم درست

^{۱۰} سیّدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۵۹؛ طوسی، محمدبن‌الحسن، مصباح‌المتهجّد، ج ۲، ص ۸۰۸ و محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال نیمه‌ی ماه رجب، عمل ام‌داوود.

امام و پیغمبر ﷺ نمی‌توانند همه‌ی آن چیزی را که می‌دانند، به مخاطب بشریشان بگویند؛ قدرت هضم و فهمش را ندارد. فرمودند: **إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ**^{۱۱} ما گروه پیغمبران، با مردم در حدّ عقل و فهم خودشان حرف می‌زنیم؛ نمی‌توانیم هرچه را می‌دانیم به آنها بگوییم. اما در موضع دعا و نیایش چطور؟ مخاطب پیغمبر و امام ﷺ کیست؟ خداست. آنجا که دیگر محدودیتی برای فهم وجود ندارد؛ لذا آنجاست که هرچه پیامبر و امام ﷺ در چنته داشته‌اند، بیرون ریخته‌اند. این است که بلندترین معارف در قرآن و دعاهای قرآنی، در دعاهای پیغمبران و انبیاء ﷺ که در قرآن آمده، در دعاهای خود رسول‌الله ﷺ که در مجموعه‌های ادعیه هست و در دعاهای ائمه ﷺ پیدا می‌شود. به تعبیری، دعا قرآن صاعد است. نور وحی به قلب پیغمبر ﷺ تابید و قلب پیامبر ﷺ که مثل یک آینه بود، این نور را به سمت آسمان بازتاباند. آن نور بازتابیده، شد دعا. وحی، نازل شد و دعا صاعد شد. دعا، قرآن صاعد است. ان‌شاءالله خدا توفیق دهد از مجموعه‌های گرانبهایی که خدا به این رایگانی در دسترس ما قرار داده، بهره ببریم.

به‌هرحال، این را عرض می‌کردم که امام سجّاد ﷺ در مناجات‌الشاکیین که یکی از مناجات‌های خمسه‌عشر است، نزد خدا از چیزهایی شکوه می‌کنند؛ پیش خدا شکایت برده‌اند. اولین و مفصل‌ترین شکایتی که در این دعا مطرح شده است، شکایت از نفس است. **إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَارَةً**: خدایا! نزد تو شکایت می‌کنم از نفسی که دائماً من را امر به بدی‌ها می‌کند؛ **وَ إِلَيَّ الْخَطِيئَةُ مُبَادِرَةً**: دائماً می‌خواهد به‌سمت اعمال نادرست و خطا مبادرت کند؛ **وَ بِمَعَاصِيكَ مُؤَلَعَةً**: اصلاً به معصیت، ولع و حرص دارد. **وَ بِسَخَطِكَ مُتَعَرِّضَةً**: دائماً می‌خواهد متعرّض کارهایی شود که موجب سخط و غضب توست. از چنین نفسی به تو شکوه می‌آورم. **تَسْأَلُكَ بِي مَسَالِكِ الْأَمْهَالِكِ وَ تَجْعَلُنِي عِنْدَكَ أَهْوَنَ هَالِكٍ**: این

۱۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۸۵ و صدوق، امالی، ص ۴۱۹.

نفس من دائماً می‌خواهد من را در راه‌های هلاکت سوق دهد و من را در نزد تو، به پست‌ترین هلاک-
 شدگان تبدیل کند. **كثيرة العليل طويلة الأمل**: این نفس من، یک‌پارچه بیماری‌های اخلاقی است؛ این
 نفس من آرزوهای دور و دراز دنیوی را در سر می‌پروراند. **إن مسها الشر تجزع و إن مسها الخير تمنع**:
 اگر اتفاق تلخی برای نفس من بیفتد، دست به جزع و فغان و فزع می‌گذارد؛ اهل صبوری و تحمل
 نیست؛ و اگر نعمتی به او برسد، اهل شریک کردن دیگران نیست؛ منع و دریغ می‌کند. **مباله إلى اللب
 و الله مملوءة بالعفلة و السهو**: این نفس من بسیار میل و گرایش به سمت لهو و لعب و چیزهای پوچ و
 بی‌ارزش دارد؛ و مملو از غفلت و ناهوشیاری و خطا و اشتباه است. **تسرع بي إلى الحوبة و تسوفني
 بالتوبة**^{۱۲} دائماً می‌خواهد حرکت من را به سمت گناهان سرعت ببخشد؛ اما هر وقت به فکر توبه کردن
 بیفتم، می‌گوید حالا وقت بسیار است؛ بگذار برای بعد. نفس، دشمن قدری است.

این حدیث را شنیده‌اید؛ وقتی که رزمندگان اسلام، در کارزار بسیار سهمگینی پیروز از میدان بیرون
 آمدند و به سمت مدینه باز می‌گشتند، رسول‌الله ﷺ با اصحاب به استقبال آنها رفتند. در آستانه‌ی
 مدینه به آنها خیر مقدم گفتند و فرمودند: **مرحبا ب قوم قضا الجهاد الأصغر و بقى الجهاد الأكبر**: آفرین بر
 گروهی که کارزار کوچک‌تر را پیروزمندان پشت سر گذاشتند، اما پیکار بزرگ‌تر، پیشروی آنهاست.
 این بندگان خدا خیلی تعجب کردند؛ عرض کردند: یا رسول‌الله! این دشمنی که ما با آن جنگیدیم،
 خیلی گردن‌کلفت بود! دیگر چه کسی و از کدام جبهه حمله کرده، که شما می‌فرمایید تازه پیکار
 بزرگ‌تر پیشروی ماست؟ **قيل يا رسول الله ﷺ و ما الجهاد الأكبر**: عرض کردند جهاد اکبر چیست؟
 حضرت ﷺ فرمودند: **قال جهاد النفس**^{۱۳} مبارزه با نفس. چه بسیار فرماندهان سلحشور نظامی که در

۱۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۴۳ و زادالمعاد، ص ۴۰۷ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، مناجات‌خمسه‌عشر، مناجاة‌الشاکین.

۱۳. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۲؛ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۶۳ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۶۵.

میدان کارزار و جنگ بیرونی با مقتدرترین دشمنان نظامی به کارزار پرداختند و پیروزمندانه از صحنه‌ی کارزار بیرون آمدند؛ اما در رویارویی با یک هوس کوچک، در هم شکستند و از پا درآمدند.

همچنین پیغمبر ﷺ در حدیثی دیگر فرمودند: **أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ**:^{۱۴} برترین کارزارها و جهادها، کار کسی است که با نفسی که بین دو پهلوی اوست، یعنی در درون اوست، به کارزار بپردازد و مبارزه کند. یک روز پیغمبر اکرم ﷺ در مدینه رد می‌شدند؛ دیدند تعدادی از جوان‌های مدینه با هم مسابقه می‌دهند و زورآزمایی می‌کنند. یک‌سری سنگ‌های کوچک و بزرگ چیده بودند و مسابقه‌ی وزنه‌برداری می‌دادند؛ می‌خواستند معلوم شود که کدام‌یک زورش از همه بیشتر است. حضرت ﷺ جوان‌ها را که دیدند، سلامی به آنها کردند و فرمودند: مثل اینکه دارید با هم مسابقه می‌دهید. جوان‌ها عرض کردند: بله؛ مسابقه می‌دهیم تا معلوم شود کدام‌یک از ما قهرمان است. حضرت ﷺ فرمودند: می‌خواهید من داور شما باشم؟ جوان‌ها خوشحال شدند؛ گفتند داور بی‌طرف‌تر و منصف‌تر از پیغمبر ﷺ کیست؟ عرض کردند: بله یا رسول‌الله! حضرت ﷺ ایستادند و اینها زور زدند و هرکس سنگین‌ترین سنگی که می‌توانست بردارد را برداشت. بعد که کارشان را تمام کردند، حضرت ﷺ فرمودند: می‌خواهید من بگویم که قهرمان در بین شما کیست؟ عرض کردند: بله یا رسول‌الله! حضرت ﷺ فرمودند: **الشَّدِيدُ مَنْ غَلَبَ نَفْسَهُ**:^{۱۵} قهرمان آن است که نفس خودش را کنترل کند. چه بسیار وزنه‌بردارانی که سنگین‌ترین وزنه‌ها را از روی زمین به‌سادگی برمی‌دارند؛ اما زیر سبک‌ترین هوس‌ها از پا درمی‌آیند! و تعدادشان هم کم نیست. لذا نفس، دشمن غدار است؛ و غلبه بر این دشمن، نیاز به یک استراتژی قوی، یک تاکتیک مناسب، یک طرح و نقشه‌ی عملیاتی صحیح و نیاز به استفاده از ابزارها و روش‌های کاملاً درست دارد؛ والا پیروزی به‌دست نمی‌آید. و این چیزی

۱۴. حرّعاملی، وسائل الشّیعه، ج ۱۵، ص ۱۶۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۶۵ و صدوق، معانی الاخبار، ص ۱۶۰.

۱۵. حرّعاملی، وسائل الشّیعه، ج ۱۵، ص ۱۶۲؛ فیض کاشانی، وافی، ج ۲۶، ص ۱۶۳ و صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۸.

نیست که فقط با موعظه بتوان به آن رسید. این مبتنی بر بینش و بصیرت اخلاقی است. این است که ان شاء الله برنامه‌ی ما در این ترم، بیشتر در مسیر دادن یک بینش و بصیرت اخلاقی است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ